

نمای

مصطفی مهرآیین

داستان نویسن

داستان ۷

قانون دنیا، هرچی را گفتی نه، هی آدم حریص میشه انجامش بده. دیگه اگه فحش دادی که هیچی.

یادش به خیر... یه شب که داشتم آشغالا را در خونه ش میذاشتم پشت در کمین کرده بود. تا اومدم کیسه را بذارم بیهو در را باز کرد. منو بگی کیسه به دست جلوش خشکم زد. بیهو شروع کردم به فحش دادن از اون رکیکاش، هراسون پرید بیرون که چی شده؟ چی شده؟ گفتم ببین بی پدر مادرا! آشغالا را باز آوردن اینجا گذاشتن. خیر ندیده‌ها! میخوام برم پخشش کنم وسط کوچه تا بالاخره تکلیفمون مشخص بشه. هاهah

ته دل گریه کنن.

وای که چقدر دلم می‌خواد برای یک بار هم شده توی همچین نمایشی بازی کنم. اگه بابام خدای نکرده براش اتفاقی بیفته... نه اون داره نون چند نفر رو میده، درثانی مردنش هم فکر نکنم کمک کنه تا من یه بازی درست و حسابی بکنم! پدرا اصولاً خشنن حالا بماند که پدر من، بیچاره آزارش به خودشم نرسیده. ولی مامانم ایشالله صد سال سایه‌اش بالای سرم باشه، اما بعد از صد سال فکر کنم منو به خواسته‌م برسونه. اون خودشم دل خوشی از زندگی نداره. همش میگه کاش می‌مُردم و چنین روزایی را نمی‌دیدم. بذار این یکی را به سلامتی آقای لعنتی بزنم. به سلامتی.

بی‌شعورا! ببین چقدر صداشو زیاد کردن، انگار تو اتاق بغلی داره میخونه، شایدم از سر کوچه‌س، از تو خیابون میاد.

میگم نکنه مرغ و ماهی فروش سر کوچه مرده باشه؟
ای بابا خودشه! بیچاره خدا رحمتش کنه باور کن از کسادگی بازار دق کرده و مرده. اون قدر تو اون مغازه‌ی لزج نشسته و زل زده به این مرغ و ماهی‌های بدبخت و فلک‌زده که قیافش یه چیز ی بین مرغ و ماهی شده بود.
خودشه.....!!!!، تف به دنیا.

دیدم هفته‌ی پیش چروکیده شده بود. خدا بی‌بیمرز انگار تاریخ انقضاش تموم شده بود. خدا رحمتش کنه بودش که جز بوی گند ماهی چیزی نداشت. ولی حداقل اون بچه‌های از خدا بی‌خبرش برای حک کردن تاریخ تولدش

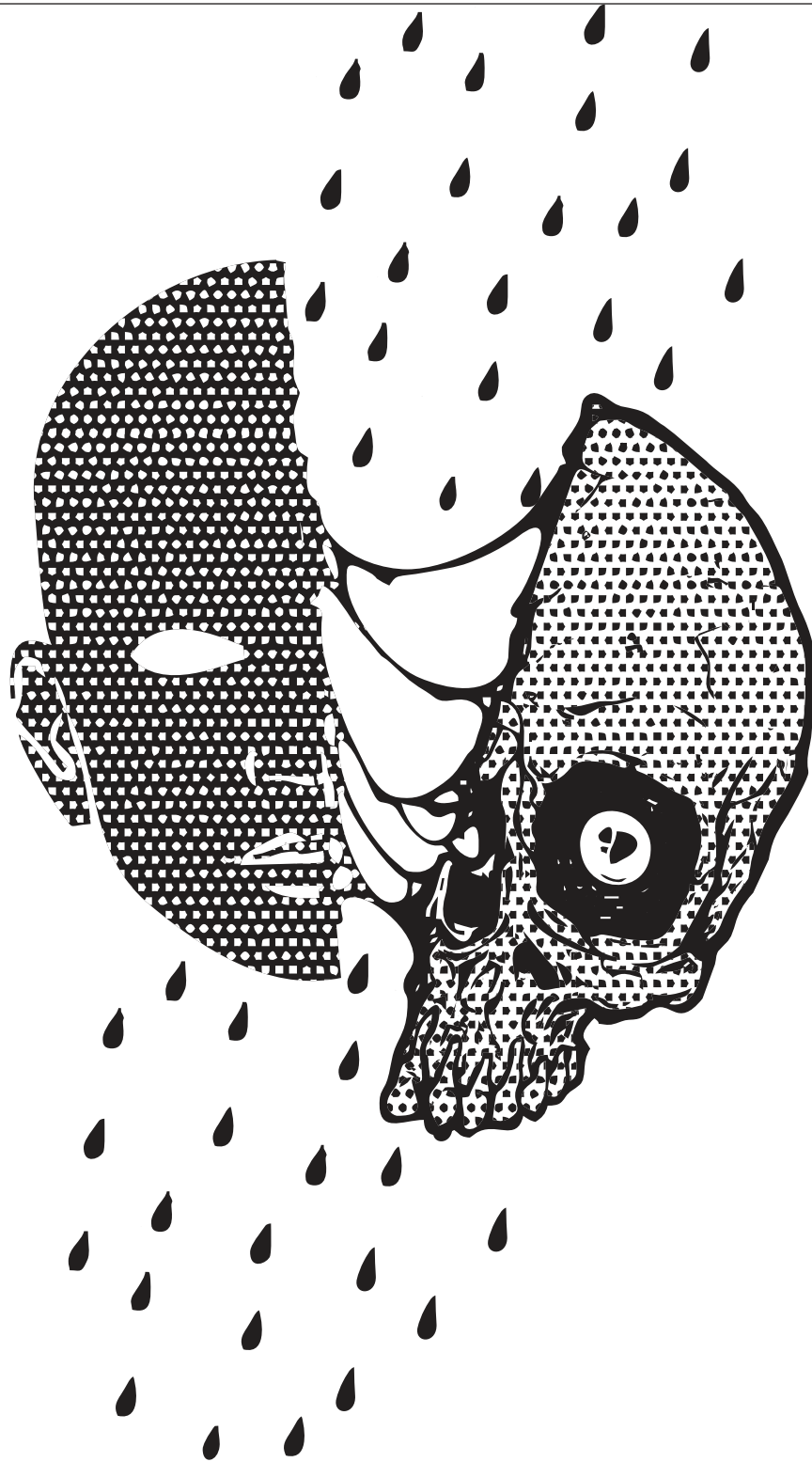
از صدای گریه و موسیقی بهشتیشون پیداست کسی مرده. همه چیز یه مرگ قشنگه بجز موسیقی متنش که همیشه و برای همه هم یه شکله. چه داد و بیدادی یم می‌کنن. فکر می‌کنم طرف همین حالا مرده. جواد جان! می‌بینی این همه سال پیانو یاد گرفتی، پیانو زدی، پیانو یاد دادی، تشویقت کردند، برات هوورا کشیدند، معروف شدی. شدی جواد معروفی. اما می‌بینی مردم تو مهمترین مواقع زندگی میرن سراغ یه عده اجنبی. می‌تونم تصور کنم وقتی مُردی و اینا تو سرت سرو صدا می‌کردند چقدر حرص خوردی. بذار پیام صدات رو کم کنم. توی این لحظات، اگه یکی از فامیل داغ‌دیده صدای موسیقی بشنوه دیگه به من و تو که هیچی به در و دیوار خونه هم رحم نمی‌کنه. باید وصیت کنم وقتی مُردم، به جای این چیزا، این پسر «نیکبخت» بیاد بالای سرم دف بزنه. این یکی را میزنم به سلامتی جواد معروفی عزیز و خوابهای طلاییش.

وای هی جیغ میزنن خانوما، حتماً یکی از خانواده‌ش خاطره‌ای از مرده نقل کرده یا اینکه شخص جدیدی که به متوفی نزدیک بوده وارد مجلس شده. البته مجلس که نه، باید اسمشو بذارن صحنه‌ی تئاتر. جوری مردم بازی میکنند که تمام هنرپیشه‌های هالیوود، باید حداقل یه دوره‌ی آموزشی بیان پیششون درس یاد بگیرن. اصولاً بازیگر تازه‌وارد برای جلب نظر تماشاچی‌ها دیالوگ‌ها را بلند، بلند میگه و تماشاچیا به رسم ادب و احترام و از ترس اینکه فردا پشت سرشون نگویند طرف انگار نه انگار که فلان کسش مرده گریه میکنند. متأسفانه توی دیالوگ‌ها هم یه خورده خلاقیت به خرج نمیدن. همه به اتفاق میگن: حالا زود بود، ناکام از دنیا رفت، چرا قدرش رو ندونستیم؟ چرا ما را تنها گذاشت...؟ و، و، و.

اما صداها خیلی نزدیکه، کدوم همسایه ترتیب این نمایش را داده؟ میگم نکنه آقای لعنتی، همسایه‌ی دست راستیمون باشه؟ می‌دونستم مریضه، ولی فکر نمی‌کردم حالش تا این حد وخیم باشه. بیچاره...! خدا رحمتش کنه، دور تا دور خونه‌ش با رنگ مشکی و خط درشت نوشته بود: «لعنت بر پدر و مادر کسی که در این محل آشغال بگذارد». هاهah

برای همین بچه‌های کوچیک تو کوچه اسمشو گذاشتن آقای لعنتی. بیچاره خبر نداشت که اگه آدم قصد داشته باشه آشغالا را جای دیگه بذاره با دیدن این جمله دقیقاً فکر می‌کنه محل گذاشتن آشغالا همونجاست. من که خودم هر شب صاف میذارم زیر نوشته. تا یاد بگیره مؤدب باشه. اصلاً این

ش مرگ





نه، نه این‌ور کوچه خبریه نه اون‌ور کوچه، دم مغازه‌ی مرغ و ماهی فروشه هم پارچه‌ی سیاه نزدند.

ای داد بیداد! لابد تو آپارتمان خودمون یکی مُرده. آره بابا این همه ماشین سابقه نداشت دم آپارتمان باشه.

میگم نکنه..... فهیدم... خودشه، پس بالاخره تاوان کثافت‌کاریاشو داد. ای داد بیداد، دست اجل که اومد دیگه پیر و جوون و خوشگل و زشت نمی‌شناسه، نمی‌پرسه دکتری یا بی‌سواد. بیخ گلو تو می‌گیره، می‌کشه، می‌بردت. حتماً دختره‌ی پتیاره‌ی طبقه‌ی اولیه. خدا نیامرزت. ناکس! ادای بچه مسلمونا را در می‌آوردی و سوءاستفاده می‌کردی. چادر سرت می‌کردی... ولی زیر چادر چه‌ها که نمی‌کردی. حتی بقالی محله که یه پاش دم گور بود، دوبار تجدیدفراش و سه بار طواف کعبه کرده بود، بدون نوبت بهت شیر می‌داد. برای این میگم خدا نیامرزت، چون لطفت شامل همه‌ی دنیا شد الا من.

یادته یه بار بهت گفتم: «چراغی که به منزل رواست به مسجد حرومه» شل کردی زیر گوشم.

فکر این روز را نمی‌کردی؟! نه؟!!

پیک را لبالب پر می‌کنم و می‌زنم به سلامتی خودم که بودم و این روزتم دیدم. بدبخت نه این دنیا را داری، نه اون دنیا را. فردا میرم تو مسجد و میگم خانوما و آقایون خواهشاً به جای اینکه حواستون به حجاب دختراتون باشه، زحمت بکشید و حواستون به حیاشون باشه. بعدم بلند میگم: من یقربئ الفاتحه مع الصلوات. به سلامتی!

میگم نکنه این پسره‌ی معتاد طبقه بالایی باشه؟

ای وای من. خودشه. دیدم این آسانسور یک دقیقه بیکار نیمومنه‌ها. آخ آخ آخ.....

خودشه! دلم خنک شد. پسره‌ی معتاد، یا زیاد کشیده، یا گیرش نیومده. آپارتمان را با شیره‌کش‌خونه اشتباه گرفته بود. دم به ساعت این می‌رفت، اون میومد، اون می‌رفت این میومد. بماند که یه عده‌ای هم میومدن و دیگه نمی‌رفتن. تازه پول شارژ آپارتمانم نمی‌داد. صد بار بش گفتم: اون زهر ماری را ترک کن بیا مشروب بخور. تریاک که بکشی همش سرت پایینه. حداقل بیا بشین با خودم عصر به عصر، چهارتا پیک بزن که سرت همیشه بالا باشه. به سلامتی دنیا این پیک را می‌زنم که همیشه هم «دست روزگار گلچین نیست گاهی هم گه‌چینه».

خدا بیامرزتش! راحت شد، برای اولین بار خودش صاحب خونه شد. حداقل دیگه برج به برج قیافه‌ی نکبتی صاحب خونه را نمی‌بینه. درسته که خونه‌ی ابدیش تنگ و تاریکه و بدون امکانات. اما دیگه قبض آب و برق و گاز براش نیامد. ولی اونکه... ولی اونکه چند روز پیش صاحب خونه انداختش بیرون. میگم نکنه..... سلام مامان. سلام؟!!

مامان با تواما؟

تو گنجه دنبال چی می‌گردی؟

روی سنگ قبر نیاز دارن برای اولین بار یه نگاهی تو شناسنامه‌ی باباشون بندازن و ببینن متولد چه روزی بوده. بیچاره چقدر آرزو داشته یه بار، یکی، روز تولدش سورپرایزش کنه. الان هم فکر کنم زنش داره تو گنجه زیر خروارها اثاث بی‌استفاده دنبال یه عکس درست و درمون می‌گرده تا زیرش با خط خوش بنویسن:

پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل

تیشه‌ای بود که شد باعث ویرانی من

یا یه چیزی تو همین مایه‌ها که جیگر آدم کباب بشه. بعدشم آویزونش کنن رو سر در خونه برای تحت تأثیر قرار دادن بیشتر تماشاچی‌ها. ای بابا! حالا درست‌ه خدا بیامرز یه خُرده گرون فروش بود ولی در مجموع بی‌آزار بود. روحش شاد، یکی هم به سلامتی و شادی روح عمو مرغ و ماهی فروش سر کوچه. به سلامتی!

صبر کن ببینم..... انگار صدای المیرا لابه‌لای گریه‌ها میاد، میگم نکنه مادربزرگ المیرا مرده؟

آخ آخ آخ خودشه. نور به قبرش بباره.

چی بگم؟ آدم نمی‌دونه خوشحال باشه یا ناراحت. ناراحت به خاطر اینکه المیرا تنها شد و خوشحال به خاطر اینکه موقعیت خوبی که به بهانه‌ی تسلی خاطر با المیرا سر صحبت را باز کنم. خاک تو سرم کنن. خداییش کاری نداریم، گاهی خیلی عوضی میشم. خب آدمیزاده دیگه، بعدشم بهترین موقع برای نمره آوردن تو امتحان عشق همین موقع هاست. آخی! ولی خداییش بیشتر ناراحتم تا خوشحال. المیرای بیچاره با مادربزرگش دونفری به زور سوار دوچرخه‌ی زندگی میشدن و چرخاشو می‌چرخوندن. خدایامرز روز و شب تو فکر این بود که جهیزیه‌ی المیرا را جور کنه، یا غالبش کنه به یه مرد پولدار. خدا بیامرز چشم دیدن منم نداشت، فکر می‌کرد همه چیز پوله، بهم میگفت «الکلی اکبیری». نمی‌گذاشت تیررس المیرا برم که یه موقع نقشه‌هاشو نقش بر آب کنم. حالا کو، کجاست؟ زیر هزار من خاک خوابیده. از قدیم گفتند «یه خوبی میومنه یه بدی». حالا اون که مُرد و راحت شد، بیچاره المیرا را بگو که عین یه بچه آهو‌ی بی‌کس و کار میون این همه گرگ گرسنه ول شده. البته برای اونم خوب شد. از این به بعد دوچرخه‌ی زندگی‌ش را ول میکنه و سوار ماشین این و اون میشه. یکی هم می‌زنم به سلامتی المیرا جون و شادی روح مادربزرگش. به سلامتی!

عزت؟! یکی انگار داره میگه عزتم! شایدم میگه عزیزم. شایدم.... عزت کیه؟ تو محله عزت نداشتیم؟ البته من به اسم کسی رو زیاد نمی‌شناسم. تازه عزت هم اسم زنه، هم مرد، حالا فردا اعلامیه‌ش را میزنن دم مسجد، از روی عکسش می‌فهمم کی مرده؟ البته امیدوارم مُرده، مُرد باشه. چون اگه زن باشه، به جای عکسش دسته گل میدارن. این یکی را هم میزنم به سلامتی عزت، می‌خواه مرد باشه، می‌خواه زن باشه. به سلامتی!

بذار از تو پنجره یه سرو گوشه‌ی آب بدم.